

پیش درآمدی بر ادبیات دینی

چکیده: ادبیات دینی، همچون روشنفکری دینی، معرکه آرا است و هر کسی را در این باره گمانی است درخور فهم و دانسته‌های خود. این مقاله، بنا را بر این گذاشته است که ادبیات دینی، به هر روی وجود خارجی دارد و موجودیت خود را نیز وامدار هیچ عامل بیرونی نمی‌داند. بدین رو نوشتار حاضر می‌کوشد، از رویکردها و لایه‌های ادبیات دینی سخن بگوید و آنها را در سه مقوله زیبایی‌شناسی، اخلاق‌گرایی و دین‌خوبی، طبقه‌بندی کند. نیز در مقدمه جایگاه انسانی و پایگاه دینی ادبیات را برمی‌رسد و در نهایت نتیجه می‌گیرد که میان دین و ادبیات، تعاملات شکلی و محتوایی ریشه‌داری است که نیاز به غواصی و بازرسی‌های دقیق‌تری دارد.

کلیدواژه‌ها: دین، ادبیات، نظریه‌های ادبی، متون ادبی، زیبایی‌شناسی، اخلاق.

* نویسنده و عضو هیئت مدیره انجمن قلم حوزه.

پیشگفتار

مبنای نخست و پایه نظری این نوشتار کوتاه، آن است که در بهره‌وری از مهارت‌های ادبی و کارکردهای پایدار ادبیات و قالب‌های ذوقی آن، نخست باید وجود مستقل و ارگانیک آن را به رسمیت شناخت و به انگیزه تعامل و دادوستد با آن، مرزهای خود را با آن تعریف کرد؛ زیرا ادبیات، ارگانی زنده و پویا است که تا رام نگردد، در هیچ اردوگاهی آرام نمی‌گیرد. برای رام کردن او، باید همه مقتضیات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری آن را شناخت و به کار بست.

تجربه ادبیات مارکسیستی، شاهد صدق این مدعا است. اندیشه‌های ماتریالیستی پیوند تاریخی و ماهوی ریشه‌داری با ادبیات نداشتند و نتوانستند پروژه نگاه آمپولی به ادبیات را به سرانجام برسانند. اما آموزه‌های دینی به دلیل پیوندهای تاریخی و همسانی‌های صوری و محتوایی با ادبیات، وضعیت دیگری دارند. با وجود این، دین‌گرایان و به‌ویژه اهل اندیشه و معرفت، باید ادبیات را از نو شناسایی کنند و ظرفیت‌های نامحدود آن را بازشناسند. در عین حال، به این نکته توجه داشته باشند که تعامل با پدیده پیچیده‌ای مانند ادبیات، نیاز به مهارت‌ها و هوشمندی‌های بسیاری دارد. این مقاله، می‌کوشد اندکی به چندوچون تعامل معنوی با ادبیات بپردازد.

چیستی ادبیات

ادبیات^۱ جلوه‌گاه اندیشه، آرمان، فرهنگ و تجارب و روحیات یک جامعه است. انسان‌ها در گذر زمان، از زبان ادبی برای انتقال بهتر پیام‌ها، عواطف و اندیشه‌های خود بهره گرفته‌اند. ادبیات، در تلطیف احساسات، پرورش ذوق و ماندگار کردن ارزش‌ها و اندیشه‌ها سهمی بزرگ و عمده بر دوش داشته و به همین دلیل هر اندیشه‌ای که در آثار برجسته ادبی جای گرفته، عمر جاودانه یافته است.

هیچ شاخصی از فرهنگ و تاریخ عمومی ملت‌ها، به میزان و اندازه ادبیات آنان،

1. literature

هم‌گون و هم‌سان با ایشان نیست. ادبیات، فقط پیچ‌وخم‌های دستور یا عیب‌شناسی قوافی یا شناخت آرایه‌ها یا مهارت در خواندن کلیله و دمنه یا توانایی در شرح غرایب تاریخ بیهقی یا کشف زحافات عروضی در قصاید خراسانی یا نزاع بر سر تاریخ تولد سنایی نیست. ادبیات، تعبیرهای گویا و روزآمد برای ثبت سیالیت روح ملت‌های باورمند به فرهنگ و فرزاندگی است؛ تا آیندگان بخوانند و بدانند که نیاکان آنان چگونه زیستند و چرا آن‌گونه زیستند و چرا باید مانند آنان زیست یا نزیست. بدین رو است که گفته‌اند: «ادبیات، تمام ویژگی‌های یک نظام نشانه‌ای را دارا است؛ نظامی که هم در مورد عملکرد آن و به همان اندازه، در مورد مصادیق آن، اختلاف نظر وجود دارد.» (ایرناریما مکاریک، ۱۳۸۳، ص ۱۷)

ادبیات و دین

مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب در صفحات نخست کتاب نقد ادبی، در آمیختگی دین و ادبیات را به اولین دوره‌های تاریخی بشر در عرصه فرهنگ آفرینی برمی‌گرداند و می‌نویسد:

در اکثر جوامع نخستین - اگر نه در همه آنها - طبقه‌ای که به امور روحانی اشتغال داشته است، زودتر از سایر طبقات به ایجاد آثار ادبی پرداخته است. (زرین کوب، ۱۳۸۲، ص ۶)

از سوی دیگر دین و دینداری، برای نوع آدمی همواره در درجات نخست اهمیت قرار داشته است. چرایی و ریشه‌های آن را در جای خود باید بررسیید؛ اما این موقعیت برتر برای دین، الزاماتی را نیز برای دینداران پدید آورده است؛ از جمله کشف یا تبیین نسبت میان دین و مقولات متنوع بشری، مانند علم، فرهنگ، صنعت، ادبیات و زندگی. بر این گمانیم درباره هیچ‌یک از موضوعات بالا، تحقیق کافی و اطمینان‌آوری نشده است. اگرچه در این‌گونه مباحث و مطالب، هرگز نباید دنبال فصل الخطاب بود؛ اما این مقدار را باید چشم داشت که گروهی از اهل نظر و انصاف، سرمایه وقت و اهتمام در خوری را برای پیشبرد پژوهش‌های ضروری در این حوزه به کار گیرند.

به رغم سابقه طولانی و کارکردهای متنوع و گسترده‌ای که ادبیات دارد، در جوامع دینی معاصر توجه کمتری به آن می‌شود. شاید از آن رو که هیچ‌یک از نظریه‌های مهم ادبی بر محیط‌ها و فرهنگ‌های دینی غالب نشده است تا هم تکلیف ادبیات روشن شود و هم موضع دینداران در مواجهه با آن شفاف گردد. برخی از آن نظریه‌ها که کمابیش در حالت بی‌تکلیفی به سر می‌برند، به این شرح است:

۱. باید ادبیات و سیر شتابان و بی‌مهار آن را رها کرد و گذاشت که خود بیوید و بیافریند. ما جز نظاره و میوه‌چینی تکلیفی نداریم. همین قدر که آب را گل آلود نکنیم، کارستان است. (نظاره)

۲. نظاره کافی نیست؛ نظارت هم لازم است؛ اما از دور و فقط هنگامی که خود ادبیات از ما کمک بخواهد. (نظارت)

۳. نظارت دقیق و کنترل موبه‌مو؛ بدون سرمایه‌گذاری و برنامه. (دخالت)

۴. نظارت دقیق و کنترل موبه‌مو؛ با سرمایه‌گذاری و برنامه. (دخالت و مدیریت)

اینکه اکنون چه راهبردی در کانون سیاست‌گذاری‌های ملی یا حوزه در مواجهه با ادبیات و هنر قرار دارد، و اینکه کدام‌یک از پیشنهاد‌های بالا ممکن الوجود است، حدیث دیگری است؛ اما گفتنی است که بدترین و ناکارآمدترین سیاست در مواجهه با تولیدات ادبی، دخالت بدون حمایت است. دست کم به اندازه دخالت و نظارت باید حمایت کرد. بی‌گمان اکثر آنان که وارد دنیای ادب و هنر می‌شوند، زمانه و زمینه را گردن می‌گذارند و می‌کوشند پا از مرزهای مجاز در فعالیت‌های رسمی بیرون نگذارند؛ اما مشکل اساسی و گره‌انداز تا کنون این بوده است که قدر و قیمت هنر و ادبیات در میان برخی از طبقات اجتماعی و حتی شمار کثیری از نخبگان ناشناخته مانده است و تصور درستی از آن در اذهان برنامه‌ریزان کلان فرهنگی وجود ندارد. در روزگار ما بیشترین نهادها و مراکز علمی و پژوهشی و تولیدگر، ادبیات را بیش از ابزاری که گاه‌گاهی به کار می‌آید، نمی‌دانند. بدین رو علاج واقعه پیش از واقع نمی‌کنند و جز برای مقابله با انواعی دیگر از آفرینش‌های ادبی، سراغ ادبیات نمی‌روند که قطعاً نتیجه‌بخش و راهگشا نخواهد بود.

ادبیات دو کارکرد مهم دارد که بسیار به کار تبلیغ آموزه‌های دینی می‌آید. نخست کارکرد هنری آن است، و دوم رویکردهای محتوایی. ادبیات در شکل و محتوا، با دین همسویی‌های فراوانی دارد و به همین دلیل بیشترین آمادگی را برای آمیزش با آموزه‌های دینی دارد. اما این آمیزش در دوره‌هایی از تاریخ ما، بیشتر محتوایی بوده است و اکنون به تعامل شکلی و ساختاری گرایش بیشتری یافته است. در آثار پیشینیان، مانند *مثنوی* و *منطق‌الطیر* و حتی آفرینش‌های غنایی و عاشقانه، به راحتی می‌توان رد پای آموزه‌های دینی را دید و حتی گاهی مدعی شد که ادبیات جز خدمت به جامعه دینی، سِمَت دیگری برای خود نمی‌شناخت. اما اکنون این تعامل وارد عرصه‌های دیگری نیز شده است که ساختاری‌تر و عرفی‌تر است. دلیل این تغییر مسیر را باید حضور فعال روشنفکران اجتماعی در عرصه‌های ادبی دانست. این گروه‌بندی را در قالب «ارزش‌ها و روش‌ها» هم می‌توان گنجانند. مثلاً کسانی مانند دکارت بر جنبه وضوح و صراحت آثار ادبی، بیش از پیام آنها تأکید داشتند (روش) و ادبیات را زبان گویای مفاهیم و ارزش‌هایی می‌دانستند که در جایی دیگر تولید شده است. (همان، ص ۳۹)

اگر در گرایش‌های تبلیغی، تمرکز بر روی ادبیات سنتی است، از آن رو است که استفاده بیشتری از آموزه‌های ادبی شود. این تمرکز، آثار مطلوب و اندکی نامطلوب دارد که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهد شد. اما آنچه اکنون از یادآوری آن ناگزیریم، ضرورت توازن است. ادبیات کلیت سیالی است که در برابر گزینش‌گری و ابزارانگاری از خود واکنش نشان می‌دهد و سوارکار ناشی را بر زمین ناکامی می‌زند. بدین رو است که باید بکوشیم این توازن را از طریق اهتمام به همه کارکردهای ادبی برقرار کنیم، و یا دست کم کارکردها و عرصه‌های متنوع ادبیات را منکر نشویم و بلکه پی‌درپی به یاد خود و دیگران بیاوریم.

حاصل سخن از این مقدمه آن است که ادبیات افزون بر کارکردهای دینی و اخلاقی، کارکردهای عرفی نیز دارد که حذف آنها یا بی‌مهری به آنها، ما را از عمق و گستره تأثیرگذاری ادبیات در جامعه محروم می‌کند. به عبارت دیگر در ادبیات باید جهانی اندیشید و بومی زندگی کرد.

در سال‌های اخیر، فعالیت‌های بسیاری معطوف به کشف و تبیین نسبت‌های میان دین و علم بوده است؛ اما تا کنون به نوع و کیفیت تعامل میان دین و ادبیات توجه خاصی نشده است. نظریه ادبیات دینی می‌کوشد جای خالی این گونه فعالیت‌ها را پر کند و نسبت و نوع رابطه مجموعه نظری و عملی دین را با طیف ادبیات بررسد و در پی آن است که این رابطه را نزدیک‌تر و کاربردی‌تر کند. متأسفانه تا کنون چنین موضوع مهم و اثرآفرینی، در کانون توجه و وجهه‌اهتمام نهادهای علمی - فرهنگی کشور نبوده است. بنابراین ضرورت دارد هر چه زودتر به این مباحث با دقت و همت بیشتر پرداخته شود:

۱. بررسی نوع تعامل و کارکردهای متناظر دین و ادبیات؛
۲. سنجش عمل ادبی و جایگاه آن در حوزه دین پژوهی؛
۳. بازبینی دین از چشم انداز ادبیات؛
۴. بازبینی ادبیات از منظر دین؛
۵. بازکاوی نظریه‌های دین‌شناختی از منظر ادبیات؛
۶. بازیابی نسبت میان دین و هنرهای کلامی؛
۷. ارزیابی ادبیات دینی در گذشته و حال و آینده؛
۸. بررسی نگره‌های موجود درباره ادبیات دینی؛
۹. ادبیات دینی و راه‌های پیش رو؛
۱۰. دین و دیگر سرچشمه‌های ادبیات.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
فصلنامه علمی و پژوهشی
فصلنامه علمی و پژوهشی
فصلنامه علمی و پژوهشی

شناخت واقعی نه آرمان‌گرایانه

کارکرد ادبیات در عصر حاضر، بیشتر معطوف به توصیف (description) است و اثرگذاری‌های خود را نیز بیشتر از این رهگذر می‌جوید. (ر. ک: رضایی، ۱۳۸۲، ص ۷۶) این تعریف با تعبیری که ارسطو از فن شعر داشت، تطابق بسیاری دارد و به همین دلیل نوگرایان، اکنون توجه ویژه‌ای به آرای ارسطو در فهم و تعریف ادبیات دارند. (ر. ک: موحد، ۱۳۷۷، ص ۵۱ به بعد؛ زرین کوب، ۱۳۸۲، ص ۲۸۸ به بعد)

بر این پایه، نهادها یا ایدئولوژی‌ها یا سازمان‌هایی قادر به استفاده بهینه و

گسترده از این ارگان زنده و پویا هستند که شناختی صحیح و رئال از آن داشته باشند و بدانند که ادبیات، پیش از «توصیف»، پا به مرحله «توصیه» نمی گذارد. بنابراین بهره‌وری گزینشی، سودی ندارد و در درازمدت به ناباوری مخاطب و ناباوری هر گونه آمیزش با ادبیات می‌انجامد. به عبارت دیگر، آن‌گاه که بخش‌هایی از ادبیات فراموش یا با بی‌مهری و سردمزاجی ما روبه‌رو می‌گردد، از بخش‌های فعال و مطلوب او هم کار چندانی ساخته نیست. بنابراین ادبیاتی از عهده خدمتگزاری به اهداف دینی برمی‌آید که همه اجزا و اعضای آن زنده و فعال باشد. مرگ هر بخش از ادبیات، کارایی بخش‌های دیگر آن را کاهش می‌دهد.

چنانچه خواستار آمیزش منطقی و طبیعی دین و ادبیات هستیم، نخست باید بکوشیم همه بخش‌های زنده ادبیات را به رسمیت بشناسیم و از تبعیض و گزینش‌گری خودداری کنیم. البته هر گروهی (مثلا دینداران) می‌تواند بخش‌هایی از ادبیات را فرجه‌تر کند و توجه بیشتری به آن داشته باشد؛ اما این توجه بیشتر اولاً نباید فاصله زیادی با اقتضات زمانه و گرایش‌های فعال موجود داشته باشد؛ ثانیاً باید به نوعی پیوند خود را با سایر بخش‌ها حفظ کرده، با آن تعادل بخشد. مثلاً تکیه دستوری بر شعر و تقلیل داستان به حکایت‌گری‌های سنتی، نوعی از همان گزینش‌گری است که در نهایت، نتیجه نخواهد داد.

ادبیات در دوره ما فقط قالبی آماده برای استفاده در هر جهتی نیست؛ بلکه برخی اندیشه‌ها و کارکردهای ادبیات، ذاتی آن شده است و جداسازی امکان ندارد و نادیده گرفتن بخش‌هایی از آن، خام‌اندیشی است. هر قدر هم که ادبیات را مثله کنیم، باز هم نخواهیم توانست که آن را همان‌گونه که خود می‌خواهیم به بازار عرضه بیاوریم و اگر هم بیاوریم، آن نخواهد بود که به کار ما بیاید.

مثلاً دفاع از حقوق مادی و معنوی یکایک افراد جامعه، اکنون بخشی مهم از ادبیات معاصر شده و چنان با آن آمیخته است که تصور هر یک بدون دیگری ممکن نیست. این شناخت، به ما امکان می‌دهد که در جهان ادبیات، حضوری هوشیارانه‌تر داشته باشیم و گمان نکنیم که در بازاری آشفته قرار گرفته‌ایم که هر چه بیشتر هزینه کنیم، متاع‌های مرغوب‌تری به خانه می‌بریم. بنابراین دین‌گرایان باید بدانند که

ادبیات گاهی سرکشی‌های مهارناپذیری دارد و باید برای رام کردن آن، جنسیت و ماهیت آن را بیش از پیش در نظر بگیریم.

وقتی حیات‌مندی و اندیشه‌گری ادبیات را باور کردیم، به یقین خطای ناشیانه استفاده ابزاری از آن را نیز کنار می‌گذاریم و وارد تعامل هوشمندانه‌تری با آن می‌شویم. تمام آنچه گفته شد درباره‌ی دین نیز صادق است؛ یعنی ادبیات نیز اگر خواهان بهره‌وری از آموزه‌های دینی است، نخست باید از خطای گزینش‌گری بپرهیزد و همچنین شناخت عمیق‌تری از دین را در درون خود راه دهد.

رویکردهای ابزاری به ادبیات، ناشی از این تصور است که ادبیات باید مقدمه‌ای باشد برای مقاصد دیگر. این تصور در جای خود درست و کارآمد است؛ اما نباید ما را به ورطه فایده‌گرایی بیندازد؛ زیرا در آن صورت، از فایده اصلی ادبیات که گزارش‌گری صادقانه و گسترش زیبایی‌های درونی است، محروم می‌شویم. می‌گویند:

بورخس همیشه از این سؤال که «فایده ادبیات چیست؟» برآشفته می‌شد. او این پرسش را ابلهانه می‌شمرد و در پاسخ می‌گفت: «هیچ کس نمی‌پرسد فایده‌ی آواز قناری و غروب زیبا چیست.» اگر این چیزهای زیبا وجود دارند و اگر به یمن وجود آنها زندگی حتی در یک لحظه کمتر اندوه‌زا می‌شود، آیا جست‌وجوی توجیه عملی برای آنها کوتاه‌فکری نیست؟ (ماریو بارگاس یوسا، ۱۳۸۶، ص ۱۶)

نگارنده این نظریه را که نباید از «فایده ادبیات سؤال شود» قدری افراطی می‌داند؛ زیرا ادبیات به دلیل مبادی آگاهانه آن، از مقوله آواز قناری نیست. در عین حال پذیرفتنی است که سهمی نیز باید بر ادبیت آثار ادبی قائل شد و تنها در اندیشه کارکشی از آن نبود.

گستره هم‌سازی‌های ادبیات با دین

رویکردهای گونه‌گون در باب آموزه‌های دینی مختص به دین و مکتب خاصی نیست. این رویکرد را در آموزه‌های دینی سایر ادیان و مذاهب هم می‌توان دید. علم تفسیر متون دینی و مذهبی (هرمنوتیک) وجه دیگری از همین رویکرد است. هرمنوتیک، از

قرن شانزدهم به این سو، بیشترین تعداد مسالک و مکاتب فکری، اخلاقی، هنری و ادبی را در مسیحیت پدید آورد و مکاتب نظری و هنری فراوانی را بنیان گذاشت. نیز می‌دانیم که رویکردهای مختلفی در مطالعه متون مقدس ادیان مختلف وجود دارد که یکی از آنها تفسیر متن با رویکرد ادبی است. استعاره، مؤلفه‌های موضوعی، ماهیت و انگیزه‌های شخصیت‌ها از نکات مورد توجه در این رویکرد است. بدین ترتیب گذار ادبیات از گذرگاه دین بر وزانت و دامن گستری آن می‌افزاید و جهان دیگری را می‌آفریند. این تعامل و دادوستد سرمدی، تا آخرین برهه‌های کتاب تاریخ ادامه خواهد یافت؛ زیرا به قول حافظ: «هر چه آغاز ندارد، نپذیرد انجام». ادبیات همیشه بر خوان دین بوده است و اگر لقمان است، از این خوان لقمه برداشته است: «انسان‌ها از سپیده دم تاریخ خود «دین‌ورز» بوده‌اند و بنابراین بیراه نیست اگر آدمی را به جای موجودی «اندیشه‌ورز»، جاندار «دین‌ورز» تعریف کنیم.» (جان هیک، ۱۳۸۲، ص ۱۴) این در حالی است که دین هر چه بیشتر بر مشترکاتش با علوم انسانی تأکید ورزد، موفق‌تر است. مشترکات در قیاس با مختصات و آموزه‌های اختصاصی هم آسان‌تر استدلال و دفاع می‌پذیرد و هم جهانگیرتر و فراگیرتر است. گرایش دین به سمت امور اختصاصی (universal) او را از امور جهان شمول و همگانی (local) باز می‌دارد و با این کار دین در موضع دشوارتری قرار می‌گیرد و ممکن است برخی از مخاطبان خود را نیز از دست بدهد.

ریشه دواندن ادبیات در عقاید و باورهای دینی از یک سو سبب استحکام فرهنگ و معنادار شدن مفاد و مبانی آن می‌شود و «از طرفی درونمایه عناصر دینی در آثار ادبی و هنری جهان در قالب قصه‌ها، رومانس‌ها، نمایشنامه‌ها و... به صورت تمثیل‌های کلامی و اسطوره‌ای و یا نمادین جلوه‌گری می‌کند. انسان جوامع باستانی به وسیله بازنمایش کردارهای سرمشق گونه ایزدان، قهرمانان و مردان قدسی یا بازگویی ماجراهای آنها، خود را دور از عرصه زمان سپنجی قرار می‌دهد و به صورتی رمزی وارد دایره زمان بزرگ (زمان قدسی) می‌شود.» (مرجیا الیاده، ص ۲۴)

اما چگونه می‌توان رویکرد ادبیات را در آموزه‌های دینی به صورت گزاره‌های

معناداری در آورد که قابلیت استمرار نیز داشته باشد؟ آیا چنین تلاشی نتیجه‌بخش است؟ آیا ترکیب ادبیات و دین یک وجود دو رگه است که نه قداست دینی دارد و نه اصالت فرهنگی - ادبی؟ مدعای این نوشتار آن است که این رویکرد، نه این را از اصل می‌اندازد و نه آن را به فرع می‌کشاند؛ بلکه هر دو چون روده‌های موازی به قصد دریا بردشت اندیشه انسان روان‌اند و سمت و سوی‌شان یکی است. لزوم هم‌زمانی با جوامع انسانی و استمرار یافتن آموزه‌های دینی، دو گزینه‌ای است که مسیر دین را به دشت ادبیات می‌کشاند. ادبیات نیز در مبانی خود نیاز به سرزمینی دارد که خاکش فرهنگ پرور باشد؛ این درخت تنومند را تغذیه کند و آفتاب آسمانش همواره گرمی‌بخش و روزی‌رسان باشد.

ارمغان رویکرد ادبی به آموزه‌های دینی

رویکرد ادبی به آموزه‌های دینی، دست کم سه ارمغان برای جامعه انسانی دارد:

۱. زیباشناسی یا علم الجمال

همان‌گونه که اولین رویارویی انسان با طبیعت، حس زیباشناختی او را برمی‌انگیزد و معرفت‌های ذوقی را در او قوت می‌بخشد، به همان اندازه آراستن دین به زیور ادب، معرفت‌زا و دیده‌گشا است.

علم الجمال، یکی از پنج رشته کلاسیک فلسفی است و به معنای عام کلمه شامل جلوه زیبایی است و به معنای خاص آن، به زیبایی هنری اطلاق می‌شود. معرفت به «زیبایی‌شناسی ذهنی» و شرایط پیدایش و اعتبار احکام ارزشی یا ذوقی (زیبایی‌شناسی تصویری)، بر مخاطب تأثیرگذار است. این علم، روند آفرینندگی هنری و نیز شرایط و صور تأثیرپذیری هنر - توسط فرد و جامعه - را مورد بررسی قرار می‌دهد. این در حالی است که «زیبایی‌شناسی عینی» به طرح پرسش‌های زیباشناختی در ارتباط با موضوع ساختارشناسی زیبایی می‌پردازد.

در نظریه «زیباشناختی» افلاطونی، زیبایی ارتباط تنگاتنگ با نظریهٔ متافیزیکی او مبنی بر ثنویت جهان دارد. افلاطون قائل بود که یک زیبای تکوینی و طبیعی در

جهان محسوس است. او این زیبایی را از دل طبیعت بیرون می آورد و به آنها صورت‌های ذهنی، عینی، تصویری یا توصیفی می‌داد؛ گاه در لباس نقش و گاه در نقش کلمه و جمله. این نظریه در قرن‌های میانی تأثیر بسزایی بر درک «زیباشناختی» فلسفه الهیات مسیحی داشت.

ارسطو راه دیگری را پیمود. او تفکر خود را بر «زیبایی هنر» یا «زیباهنری» بنا نهاد. شاید بتوان گفت، زیبایی‌شناسی ایده‌آلیسم آلمانی از اینجا پایه‌گذاری شد و انسان را در آفرینش زیبایی، خدای گونه تصور کرد. به هر صورت در رویکرد ادبیات به دین، این اصالت هنری است که خود را می‌آراید و در معرض دید قرار می‌دهد.

اما زیبایی هیچ‌گاه خود را محدود به نقش و تصویر نکرد و برخلاف قرن‌های میانه، سده بیست، سده‌ی زبان است و دوره‌ی رویکرد ادبیات به علوم انسانی. از این رو «مهارت و ظرافت تحلیل ویتگنشتاین از معنای زبانی، ارج او را نزد شماری از منتقدان ادبی بالا برد و در نهایت جای دادن این معانی در شکل‌های زندگی، او را عزیزدردانه‌ی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان کرد.» (براین مگی، ص ۲۰۷)

به عبارتی می‌توان گفت ادبیات دینی، نوعی صمیمیت و خودمانی شدن با دین را گسترش داد و در ارضای فطرت دین‌جو و طبع زیباگرا کوشید. همچنین مرزهای ادبیات را چنان گسترده کرد که رشک فلسفه و عرفان شد و به آن زیبایی و قداستی بخشید که برای هر انسان معنویت‌گرایی‌گیرا و جذاب باشد. گرایش زیبایی‌خواهانه فطرت، انسان را در کمترین زمان ممکن با تصویر دین در قالب ادبیات مأنوس و بلکه وابسته می‌کند.

۲. اخلاق‌مداری

اخلاق در ظرف ادبیات، پای خود را از گلیم ایدئولوژی (Ideology) درازتر می‌کند و نسبت نزدیک‌تری با گرایش زیبایی‌شناختی انسان می‌یابد. اما در این مرحله نیز توقف نمی‌کند و تا دورترین افقی که رنگی از معنویت دارد، پیش می‌رود. سورن کی‌یرگگور، اندیشمند دانمارکی (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵ م) معتقد بود ما باید از مرحله‌ی زیبایی‌شناختی به مرحله‌ی اخلاقی وارد شویم. این مرحله، نیازمند مبادی و مقدمات

فراوانی است؛ زیرا زیست اخلاقی، متعالی تر از زیست زیباشناسانه است. در این مرحله، دین، ادبیات را از خودآرایی های ظاهری به سمت زیبایی های باطنی می کشاند و به نوعی برتر و درونی تر از تعامل با جهان معنا می رسد. در این رویکرد، درستی ها و نادرستی ها به صورت گزاره هایی از جنس شعر و نثر و داستان و ساخت اسطوره، جلوه می کند و در هریک از آنها رفتارهای انسان برحسب پیامدهای آن داوری می شود. ادیب موفق کسی است که بتواند در هر موقعیتی کار درست را چنان در قالب انتخابی خود بریزد که لذت را از درد افزون تر کند، یا درد را در حداقل درجه به مخاطب القا کند. معنادار کردن فرهنگ ادبی به واسطه تعامل دین و ادبیات، یعنی وارد کردن اخلاق نیک در ساختارهای مبنایی و به چالش کشیدن معماری و هندسه زبانی. این حرکت نامحسوس دین در ادبیات، تأثیرش بیش از مواظبت انتزاعی و قراردادهای حکومتی است. اگر آموزه های نیچه (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م) اقبال یافت، مرهون نگاه خویشتن دارانه او به دریافت ها و تجربه های شخصی اش بود؛ یعنی گونه ای از رستگاری اخلاقی. این رستگاری خودبنیاد در اندیشه فرهنگی ما سر از ادبیات کهن درآورد. اسطوره سازی های فردوسی در شاهنامه و پرورش حس زیبایی گرایی اخلاقی در عشق به مردم و وطن، حکایت های شیرین مولوی در مثنوی و مواظبت سعدی در بوستان و گلستان نمونه ای از این دست تلاش های ترکیبی است.

مثلاً «مولوی معتقد است زبان باید با حقیقت پیوند داشته باشد، همان طور که دین و هنر پیوندی ناگسستنی دارند. از آنجا که آسان ترین راه مطالعه یک دین، مطالعه هنر و معماری آن دین است، اشعار مولانا به عنوان نمونه های اعلای بیان هنری، خداوند را به صورت هنرمندی در حال خلق یک اثر به تصویر کشیده است. پیام معنوی مولانا، صریح و بی پیرایه ما را به عالم معنا هدایت می کند. علم منطق یا آموزه مقدس، علمی است که در حکمت و عرفان گذشتگان وجود داشته و بعد از پیامبران، شاعران برجسته ترین کسانی هستند که آموزه های الهی و معرفت مطلق را به زبان شعر و زبان قابل فهم برای همه ارائه کرده اند.» (اعوانی، شماره ۵۸۹)

اگر امرسون، شاعر، نویسنده و اندیشمند آمریکایی معتقد است: «سعدی به

زبان همه ملل و اقوام عالم سخن می گوید و گفته‌های او مانند هومر، شکسپیر، سروانتس و مونتینی همیشه تازگی دارد» و می‌نویسد: «کتاب گلستان یکی از اناجیل و کتب مقدس جهان است که دستورهای اخلاقی آن قوانین عمومی و بین‌المللی است» (ستاری، شماره ۳، شهریور ۱۳۴۸) بی‌شک اشارتش به روح ادبیات فارسی است که از زبان سعدی و سنایی جلوه کرده است. سعدی، خود نیز به این توفیق معنوی که مروهون تأملاتش در آموزه‌های دینی است، توجه داشته است:

سعديا خوش‌تر از حدیث تو نیست

تحفه روزگار اهل شناخت

صورت‌بندی آموزه‌های دینی در کالبد‌های ادبی، نه برای احتجاج‌های عقلی، بلکه برای عرضه بصیرت فطری به مخاطب است. اگر سخن سعدی را سهل ممتنع می‌دانند، از آن رو است که وی در آفرینش‌های هنری اش از جاده فطرت و زبان طبیعی و اخلاق پسند دور نشده است؛ همچنان که رندانگی‌های حافظ و نکته‌گویی‌های سنایی و شورش‌های معنوی مولوی و مردم‌گرایی ملک‌الشعراى بهار و نغزگویی‌های قیصر امین‌پور... نیز از همین خاستگاه است. بدین رو نسبت اخلاق و ادبیات - دست کم در متون کهن فارسی - رابطه‌ی ماده و صورت یا محتوا و شکل است. آری؛ فرم‌گرایی معاصر، تا حدود بسیاری به این رابطه تاریخی لطمه زده است؛ اما تا انسان دینی و اخلاق‌گرا وجود دارد، اخلاق ادبی و ادب اخلاقی نیز به زیست اجتماعی و جهانی خود ادامه می‌دهد. چنان که مولوی، سخنگوی ادبیات شرقی نیز یادآور شده است:

این سخن، چون پوست و معنی مغز دان

این سخن، چون نقش و، معنی همچو جان (مولوی، ۱۰۹۷)

آب حیوان خوان، مخوان این را سخن

روح نو بین در تن حرف کهن (همان، ۲۵۹۶)

زانکه این آسما و الفاظ حمید

از گلابه آدمی آمد پدید (همان، ۲۹۶۹ - ۲۹۶۸)

۳. دین‌گرایی

ادبیاتی که از درون با دین در آمیخته، به همان اندازه معنوی و باورپذیر است. اخلاقی شدن ادبیات، مقدمه‌ای برای دینی شدن آن است، و این درهم‌آمیختگی و همگرایی آگاهانه در نهایت به وحدت و هم‌پوشانی می‌انجامد.

پل تیلیش، الهی‌دان بزرگ اگزیستانسیالیست (۱۸۸۶-۱۹۶۵ م) معتقد است: «در عصر ما، زندگی در بعد افقی جایگزین و جانشین زندگی در بعد ژرفا شده است.» به گفته او: «برای توصیف رویکرد معاصر به دین، می‌بایست در گام نخست به جاهایی اشاره کنیم که آگاهی از مخصصه انسان غربی در روزگار ما به شیواترین نحوی در آن جاها بیان شده است. این جاها هنرهای بزرگ، ادبیات و لااقل تاحدی فلسفه معاصر است.» (پل تیلیش، ص ۱۶) این بیان پل تیلیش، وجه پنهانی از ضرورت رویکردهای ادبی را در دین‌ورزی بازگو می‌کند؛ اگرچه این وجه وجیه، برای انسان غربی آشناتر است.

اگر ادبیات بتواند ساختارهای درونی خود را با مؤلفه‌های اصلی دین (ایمان، معنویت و اخلاق) سازگارتر کند، گونه‌ای از ادبیات محقق شده است که رسالتی هم‌وزن با پیام‌های آسمانی دارد؛ بلکه چیزی جز آن نیست؛ اگرچه با رویه‌ها و سویه‌های متفاوت. این نوع ادبیات معناگرا می‌کوشد تاریخ، آموزه‌ها، شخصیت‌ها، باورها و زندگی روزمره را به موقعیت دینی تبدیل کند. پیامبران این دین زمینی (ادبیات دینی) معجزه‌هایی آشکار دارند، از جمله: نشان دادن اضطراب در لحظه‌های سخت، بی‌پناهی انسان، رنج‌هایی که منجر به ایمان‌گرایی و بی‌ایمانی می‌گردد، تمایل به جاودانگی و هراس از عدم، روی‌آوری به اعجاز، ستایش الوهیت برتر، معنادار بودن حیات و هستی، مرگ‌اندیشی و ...

برای نمونه داستایوسکی در برادران کارامازوف با تمرکز بر موقعیت‌های دینی و کشاندن مفاهیم آن به متن زندگی و پیوند آن با روابط انسانی اثری سترگ در حوزه ادبیات معناگرا خلق می‌کند: «کاری که سینماگر بزرگ لهستانی، کریستف کیشلوفسکی، می‌کوشید با رسانه سینما انجام دهد، اما عاقبت دریافت که چنین کار سترگی تنها از عهده ادبیات برمی‌آید.» (دانوشیا استاک، ۱۳۷۷، ص ۲۴۷)

۱. استاک، دانوشیا، کیشلوفسکی از زبان کیشلوفسکی، هوشنگ حسامی، انتشارات مؤسسه ایران، تهران، ۱۳۷۷.
۲. اعوانی، غلامرضا، «کنگره بزرگداشت هشتصدمین سال تولد مولانا»، تهران، روزنامه سرمایه، شماره ۵۸۹.
۳. الیاده، میرچا، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، نشر علم، ۱۳۸۲.
۴. بارگاس یوسا، ماریو، چرا ادبیات؟ ترجمه عبدالله کوثری، نشر لوح فکر، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۵. پل تیلیش، «بعد فراموش شده دین»، ترجمه جمال کاظمی، مجله بازتاب اندیشه، شماره ۱۵، خرداد ۱۳۸۰.
۶. رضایی، عربعلی، واژگان توصیفی ادبیات، انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۷. ریما مکاریک، ایرنا، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، نشر آگاه، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۸. زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.
۹. ستاری، جلال، «مقام سعدی در ادبیات فرانسه»، مجله هنر و مردم، دوره جدید، شماره ۳، شهریور ۱۳۴۸.
۱۰. مگی، براین، سرگذشت فلسفه، حسن کامشاد، ویراستار هومن پناهنده، نشر نی، ۱۳۸۶.
۱۱. موحد، ضیاء، شعر و شناخت، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۲. مولوی، مثنوی معنوی، انتشارات زوار، ۱۳۸۳.
۱۳. هیک، جان، بعد پنجم، ترجمه بهزاد سالکی، انتشارات قصیده سرا، تهران، ۱۳۸۲.